

نداده، در قبول آن کار انکار بلیغ کرد، اظهار کردند که اگر خود باز نگردی به حکم امیر فرزند بی نظیر را رخصت انصراف ده که امیر را به وی خاطر متعلق است و به وصالش متعشق. امیر دوست محمد خان از قبول این امر صعب عظیم امتناع نموده ایشان دست به مبارزت برگشادند.

چون همراهان امیر دوست محمد خان قلیل و مامورین را جمعیتی کامل بود کار بدان رسید که به غلبه فرزند او را باز گردانند، و آن عار و ننگ در دومان ایشان بماند. و امیر از غایت غیرت و رجولیت فرزند دلپند خود را بکشت و سواران را از بی حاصلی منازعه آگاه ساخت. ناچار فرستادگان امیر بخارا مراجعت کردند و قصه قتل آن بدر منیر با امیر فرو گفتند. دود حیرت از کاخ دماغ امیر اوزبکیه بر آمد، و چون مار بر خود پیچیدن گرفت، و هیچ چاره نیافت. و امیر دوست محمد خان به مقصد شتافت و این نام و ننگ در دودمان هر دو امیر جاویدان بماند.

و هم در اواسط شهر رمضان المبارک کهن دل خان افغان حاکم قندهار و مهر دل خان و رحم دل خان برادرانش از خلوص نیت و صفای طوینت به آستان بوسی پادشاه دوست نواز دشمن گداز، سلطان محمد شاه قاجار آمدند و مورد تفقدات شاهانه گردیدند. چون ایشان را ازدحامی کلی و جمعیتی تمام بود دو بلوک هرات و مروز از بلوکات معموره معروفه فارس و کرمان به تیول و سیورغات ایشان معین آمده بدان اصواب رفتند، و در آن محال تعیش گزیدند.

به سالی دو پس از این ایام سپاه دولت بهیه انگلیسیه چنانکه بدان اشارتی رفته به افغانستان در آمدند. و پس از ورود و تصرف کابلستان به سوء سلوک پرداختند، امرای افغانه با یکدیگر مرافقت و موافقت گزیده با محمد اکبر خان ولد امیر دوست محمد خان مواضعه کردند، بی خبر بر سر سپاهیان ایشان شبیخون بردند و از چند جانب جنگ در انداختند، فی مابین توپخانه و اردو و قلعه حایل شده تاد صاحب و جمعی کثیر از صاحب منصبان و سپاهیان به عرضه تلف و هلاک در آوردند، و وهنی فاحش به سپاه انگلیس روی داده، افغانه غلبه یافتند، و شجاع الملک را که پناه به دولت انگلیس برده بود و در این ایام او را با سپاه به افغانستان فرستاده و پادشاه کرده بودند افغانه مذکور بگرفتند، و پسر شاه زمان را به شاهی برداشتند.

و هم از کابل سواری به ایران فرستاده خوانین و افغانه و کهن دل خان را احضار

کردند، ایشان نیز از راه بیابان بلوچستان خود را به قندهار و کابل رسانیدند، و پس از استیصال دیگر باره دم از استقلال زدند.

[وفات سلطان محمود خان عثمانی]

و هم از واقعات خارجه این سال رحلت سلطان محمود خان بود که ولادت وی در هزار و دویست و یک (۱۲۰۱ هـ / ۱۷۸۷ م) بوده و در هزار و دویست و بیست و سه (۱۲۲۳ هـ / ۱۸۰۸ م) جلوس نموده و در شب دوشنبه نوزدهم ربیع‌الاولی از سال یکهزار و دویست و پنجاه و چهار (۱۲۵۴ هـ / ۱۸۳۸ م) رحلت کرده، مدت ملکش قریب به سی و چهار (۳۴) سال امتداد یافته، زمان مرضش سه روز زیاده نکشید، لهذا چون در میانه او و محمدعلی پاشا والی مصر منازعه قایم بوده و سر عسکر منهزم باز آمده، فوت سلطان را بعضی از غلبه غم و گروهی از سآمت سم بشمردند.

بعد از او فرزند ارجمندش سلطان عبدالمجید خان که ولادتش در سنه هزار و دویست و سی و هفت (۱۲۳۷ هـ / ۱۸۲۲ م) روی داده بود در دوشنبه ربیع‌الاولی بر تخت و مسند خواندگاری و سلطنت موروثی قرار گرفت و استقلال [۴۴] تمام یافت.

و این سلسله علیه آل عثمان تا اکنون زیاده از پانصد (۵۰۰) سال است که در اسلامبول پشت به پشت به سلطنت نشسته‌اند و با سلطان مغفور سلطان محمود خان سی (۳۰) نفر بوده‌اند، و سلطان عبدالمجید خان سی و یکم آن طایفه است.

[اسلام آوردن یهودان مشهد]

و از جمله غرایب اتفاقات اینکه در روز عاشورای سال یکهزار و دویست و پنجاه و پنج (۱۲۵۵ هـ / ۱۸۳۹ م) در شهر مقدس مشهد چند نفر از اطفال یهود کله سگی را بر سر چوبی کرده العیاذبالله بعضی کلمات کفرآمیز بر زبان می‌راندند و این خبر در روضه مطهره به مجمع عام گوشزد خلائق شده بالا جماع به خانه یهودان ریخته

دویست (۲۰۰) تن از آنان بکشتند و اثاث البیت آنها را غارت کردند، طایفه یهود زبان به کلمه طیبه شهادت گشاده مأمون گشتند و حاجی میرزا موسی خان همه را مسلمان کرده و اطفال آنان را به مکتب نشانیدند و اموال آنها را بعد از اسلام رد کرد قریب یکهزار (۱۰۰۰) خانوار به شرف اسلام مشرف شدند.

ذکر حرکت

اعلیحضرت شاهنشاهی از دارالسلطنه طهران به جانب عراق و اصفهان و انتظام امور فارس و عراق و رفع فتنه کرمان

چون در هنگام عزیمت یورش خراسان حکومت اصفهان به حکم شاهانه به فضلعلی خان قراباغی که از اعظام چاکران معتبر و دلیران نامور نایب السلطنه مغفور بود مفوض افتاد، پس خسروخان گرجی احضار شد. در غیبت موکب ظفرکوکب که به تطویل انجامیده بود، بعضی فتنه جویان در ایران به تفتن می کوشیدند و از خارج و داخل رخنه و ثلمه در حدود و ثغور این ممالک می خواستند، جمعی از اشرار اصفهان نیز در این ایام سر به فتنه و شرارت برآورده بودند. فضلعلی خان بیگلربیگی اصفهان، میرزا جواد وزیر مالیات دیوان اصفهان را که محرک اشرار بود به قتل آورد، و بعضی از مفسدین را در میدان نقش جهان بگشت، برخی از وقایع اصفهان را به امنای دولت ابد مدت معروض داشت. لهذا حکم به تهیه سفر عراق جریان یافت، و در چهاردهم شهر شوال المعظم موکب همایون از دارالخلافه حرکت گزید.

بعد از زیارت آستانه جناب امامزاده معظم حضرت میر عبدالعظیم حسنی طاب ثراه در حوالی آن بقعه اردوی بزرگ سلطان نزول اجلال گزید، افواج و توپخانه و امرای لشکر هر یک در محل و مکان خود قرار گرفتند، پس از تهیه و تدارک لوازم سفر در روز چهاردهم شهر ذیقعدہ سنه ۱۲۵۷ (ه / ۱۸۴۱ م) اردوی پادشاهانه به حرکت در آمد با تیپ و توپ و افواج دریا امواج و توپخانه سلطانی از راه نیزار عزیمت عراق تصمیم یافت و شهرکاشان را از قدوم میمنت لزوم رشک گردون پر نجوم کردند. و فضلعلی خان قراباغی بیگلربیگی اصفهان به رکاب بوسی استسعاد

یافت و مورد عواطف و موجب عوارف شاهانه شد.

[سرکوبی فتنه کرمان]

مقارن این حال معروض افتاد که اهالی کرمان بر نواب امیرزاده خانلر میرزا برادر پادشاه که حکمران آن صفحات بود، شوریده و خدمتش را در تصرفات و تحکیمات ملکی تمکین نمی نمایند. به حکم حضرت شاهنشاهی، فضلعلی خان قراباغی که به جلادت موصوف و به رشادت معروف بود با فوجی سرباز و دو عراده توپ و سیصد (۳۰۰) سوار جراز از انجابه طوایف شاهیسون مأمور شد که به نظم کرمان و اخذ مفسدان پردازد، و نواب امیرزاده خانلر میرزا را اگر اصلاح نشود به رکاب روانه سازد.

و چون به کرمان رسید معلوم شد که نواب امیرزاده در ارک محصور است به وعده و وعید و بیم و تهدید فتنه جویان را متفرق ساخته، هر یک به حصنی از حصون پناه بردند و جمعیت آن گروه به تفریق تبدیل یافت، و نواب امیرزاده را حسب الامر به خاکپای مبارک روانه کرده، مفسدین را به دست آورده به طهران فرستاد.

مقارن این حال فتنه آقا خان اسمعیلی ولد شاه خلیل الله الحسینی به ظهور رسید.

[فتنه آقا خان محلاتی]

و تبیین این مقال آنکه او سابقاً در بدو دولت ابد مدت چنانکه مرقوم افتاده دو سالی کمابیش حکومت کرمان کرده و پس از عزل او و حکم احضار به قلعه بم متحصن شده، به شفاعت نواب فرمانفرمای فارس به حضور مبارک آمده به حکومت محلات مخصوص شد، ولیکن این سید جلیل به واسطه کثرت ثروت و بسیاری اصحاب دعوت از مرید و امت همیشه در سرش هوای عصیان و ادعای خود سری و طغیان بود.

و در سفر عراق که شاهنشاه آفاق، بخشعلی خان یوزباشی را بگرفتن نواب

شاهزاده فرخ سیر میرزا والی همدان مأمور فرمود، آقا خان چنان تصور کرد که به اخذ او مأمور است و خود را به کوهستان نراق کشید، و یوزباشی اطلاع یافت که او را جمعیتی و جماعتی فراهم است و از عبور او از طرف محلات به همدان متوحش و متوهم است. آقا خان نیز دانست که بخشعلی خان چاکر صدیق حضرت سلطان از داعیهٔ داهیه او استحضاری حاصل کرده است، صلاح خود را در آن دید که متعلقین خود را از ایران به بهانهٔ عتبات عالیات روانه کند و خود به جانب کرمان روی نهد، و اسباب فتنه‌ای تازه شود.

به دستگیری میرزا احمد اصفهانی که در شبیه‌نگاری و مهرسازی تصنعی کامل داشت، احکام و ارقام متناسب به هر که خواست نگاشت و روی به کرمان نهاد تا در آن بلاد لوای سرافرازی برافرازد و قلاع محکمه آن را در وقت ضرورت محکمه خود سازد، زیرا که آقا خان مذکور در مذهب اسمعیلیه امام عهد و به حسب انتساب نیز شرف مصاهرت خاقان صاحبقران مغفور حاصل کرده. به تدریج در ولایت کرمان جماعتی از مریدان موروث و مکتسب داشت و خود به شجاعت و سخاوت نام برآورده بود و غالب منتسبان این ملت نیز از اهالی حیدرآباد سند و معبر ایشان بندرعباسی بود.

پس کوچ و عیال خود را از محلات که مسکن او بود به عتبات عالیات فرستاده و خود اذن زیارت مکه معظمه گرفته که از راه بندرعباسی به خلیج عمان رفته معبر طایف و نجد را قطع نماید، آن اسناد و احکام مزور و مجعول که مشعر بر حکم حکومت وی در کرمان بود ساختگی کرده قبل از ورود خود به دوستان خویش فرستاد، و آنها را به تحریک مردم و اجتماع احباب و اصحاب مایل کرده خلق را بفریفتند. امنای دولت ابد مدت بعد از اطلاع از این فتنه و تزویر به نواب بهمن میرزای بهاء‌الدوله حاکم یزد و فضلعلی خان حکمران کرمان به اخذ و قلع و قمع او احکام فرستادند.

[نبرد مهریز و شکست بهاء‌الدوله]

چون آقا خان به یزد رسید [۴۵] نواب بهاء‌الدوله حکمران یزد یک فوج سرباز

شماقی و یکهزار (۱۰۰۰) سوار عراقی و دو عراده توپ برداشته با جماعتی کثیر از شجاعان یزد و ملازمان خود با آقا خان لوای محاربت و مضاربت برافراشته در حوالی منزل مهریز بدو رسید و پای ثبات فشرده، ابوالحسن خان و باقر خان به حکم برادر مهتر با چهل (۴۰) سوار جرار روی به سپاه یزد کرده و دست به جسارت و جلالت بر آورده آهنگ نبرد کردند. به یک بار سواران مذکوره خود را بر صف زده صفوف را متزلزل کردند و توپچیان نیز فرصت گلوله افکندن ننموده، زیرا که بهم مختلط بودند.

سرکار نواب شاهزاده بهاءالدوله و نواب محمد مهدی میرزا که به جهت حصول و وصول مقرری دیوانی خود به یزد آمده بود به سبب التهاپ آفتاب و محافظت خود از گلوله سواران آقاخان از اسب فرود آمده در سایه اسبان خفته بودند و صف آرائی آن سپاه را به عهده مصطفی قلی خان سمنانی وا گذاشته، چون حال بدین و تیره و منوال دیدند، ناچار برزین جسته و چون شعله آتشکده برزین برافروختند و چندانکه اصلاح صفوف خواستند همانا صورت انتظام و انضباط نیافت.

لهذا نواب شاهزاده بهاءالدوله از غایت مآل اندیشی مصلحت وقت را در توقف ندانسته سوار و پیاده و توپخانه را گذاشته از منزل مهریز بر اسب صرصر شتاب مهیمز آشنا ساخته تا داخل دارالاماره یزد نگرید آسوده خاطر نیامده.

[عزیمت آقاخان به سوی کرمان]

و آقاخان بی سانحه و حادثه روانه کرمان شد و به شهر بابک در رسیده داعیه خود را آشکارا کرد، و چشم از مواسات و مدارات فرو پوشیده و احکام حاکمانه به حکام کرمان فرستاده امر را مشتبه کرد، و به یکی از اعظام آن شهر که مرجعیت تمام داشته رقیمه ای بدین مضمون که:

من عزم زیارت مکه معظمه داشتم و در عرض راه احکام و فرامین حکومت کرمان در رسیده به توقف و تصرف مأمور شدم و در فلان روز وارد خواهم شد.

بیت

سفر کعبه کنیم تا به خرابیات رسم
زانکه سالک به حقیقت رسد از راه مجاز

مهمان پذیر باشید والسلام.

چون آبا و اجداد او که عبارت از سید ابوالحسن خان و غیرهم باشند در عهد خاقان شهید چندی حکومت کرمان داشته‌اند و جماعتی از ایل عطاءاللهی و خراسانی بدین طایفه به سمت ارادت موسم بوده‌اند، رؤسای آن ایلات اجتماع و احتشادی تمام کرده، سه چهار هزار کس منتظر مقدم و مستعد فرمان او شدند. حاجی محمد علی شهر بابکی نیز به خدمت و دولتخواهی آقاخان مصمم گردیده او را اردشیر بابکان و صاحب شهر بابک و کرمان انگاشته و خود را با اختر کرم هفتواد هم طالع پنداشته با اقربای و اخوان خود اتفاق کرده بدو پیوسته.

در این اثنا چاپار دولتی شش روزه به کرمان رسیده از خدیعت و مکیدت آقاخان، فضلعلی خان قراباغی بیگلاریگی کرمان را آگاه ساخت. و این در زمانی بود که سردار افغان کهن دل خان هنوز در شهر بابک به سر می‌برد و به افغانستان نرفته بود. حاجی محمدعلی حاکم سابق شهر بابک نیز با افغانه کدورت و مخالفت داشت، در این وقت فرصت غنیمت شمرده با جمعیت خود که قریب به چهار هزار (۴۰۰۰) کس بودند بر سر سردار افغانه رفته ایشان را در شهر محصور کرده عرصه بر آن گروه تنگ نمود.

آقاخان نیز در رسید، و وقوع این حادثه را از فوت طالع و آثار اقبال خود شمرده دامن زن شعله خلاف و نفاق اهالی کرمان گردید، چنان تصور کرد که نخست باید شهر بابک را مفتوح کرد و دولت و ثروت سرداران افغان را متصرف شد، و بعد از ضبط آن ولایت و حصول جواهر آبدار و وصول اسباب بسیار بر سر کرمان رفت، لهذا محمد باقر خان برادر خود را با جماعتی به سیرجان فرستاده که آنجا را تصرف نموده خلق را به متابعت آقا خان مایل و راغب گرداند.

ارویارونی فضلعلی خان قرا باغی با آقاخان محلاتی |

چون چاپار دولتی رسیده فضلعلی خان از کار آگاه گردید، متحیر فروماند، زیرا که شنیده بود که نواب بهاءالدوله با آن توپ و تیپ و فرّ و زب و نیروی بیژنی و بازوی بهمنی و یک فوج سرباز شقاقی و یکهزار (۱۰۰۰) سوار عراقی با چهل (۴۰) سوار آقاخان برنیامده جمعی را بکشتن داده هزیمت را غنیمت شمرده، اکنون که متابعان او به پنج هزار (۵۰۰۰) کس رسیده‌اند و قشونی مستعد در کرمان نیست کار بر چه قانون خواهد گذشت، چه جای اینکه تمام اهالی کرمان او را حاکم بالاستقلال پندارند و بیگلربیگی را معزول شمارند.

مع‌القصه فضلعلی خان توکل بر خالق جزو و کل کرده، قلیل جمعیتی که داشت برداشته روی به آقاخان نهاد. چون به منزل پاریز رسید از عمرو و زید استماع کرد که محمدباقرخان برادر آقاخان در زیدآباد نشسته و مردمان را به آقاخان دعوت همی کند، لهذا ایلغار کرده خود را به زیدآباد رسانید. و محمدباقرخان فرصت فرار نیافته ناچار در حصار قرار جست و مسرعی به نزد آقاخان فرستاده او را اطلاع داد. آقاخان در کمال جلالت جمعیت عطااللهی و خراسانی و شهر بابکی را زیده کرده روی به زیدآباد نهاد، در وقت طلوع فجر به مقصد رسید و دست به محاربه دراز کرده، فضلعلی خان دل بر مرگ نهاده چون کوه راسخ در مقابله پای افشرد. و از دو جانب آتش مصاف اشتعال یافت از طلوع صبح تا زوال شمس محاربتی صعب رفت و جمعی کثیر به کمند هلاک و بوار گرفتار آمدند، به یمن دولت بی‌زوال پادشاه سکندر خصال آثار فتوح در سپاه فضلعلی خان به ظهور پیوست.

آقاخان شکست عظیم یافته جماعت او متفرق شدند و خود با معدودی به طرف احمدی و لار فرار کرد. حکمران کرمان مظفر و منصور به جانب شهر بابک حرکت کرده، مفسدین و متمرّدین شهر بابک را به دست آورده به سیاست رسانید، و سرداران افغانه از محاصره استخلاص یافتند و خشنود شدند.

آقاخان دیگر باره گروهی را با خود متفق ساخته به جانب اسفندقه و جیرفت عزیمت نمود، سعیدخان رودباری و اهالی گرمسیرات کرمان را به متابعت دعوت

کرده با وی موافقت نمودند. دیگر کزّت حکمران کرمان [۴۶] عزم اسفندقه نموده در بلوک سوغان خبر رسید که آقا خان قلعه اسفندقه را که حصنی است حصین و مأمونی متین، محکمه خود قرار داده و غله بسیاری بدانجا فرستاده، با فرقه‌ای از رودباری و جماعتی از بلوچ متفق و مستعد است.

فضلعلی خان رعایت حزم کرده در سوغان بماند و دو عراده توپ و سه فوج نظام را از شهر به نزد خود خوانده عزم رزم آقاخان تصمیم داد، آقاخان را پای ثبات از پیش بدر رفته به سمت گرمسیرات میناب گریخته سرمای زمستان را در آن گرمسیرات به تهیه استعداد مخالفت بگذرانید. بیگلاریبگی هم در شهر به رتق و فتق حکمرانی خود اشتغال ورزید.

ذکر ورود مسعود حضرت پادشاه فلک‌جاه محمد شاه قاجار به اصفهان و وقایع اتفاقیه آن زمان

چون علما و فضلا و سادات و قادات و حکام و عمال اصفهان از قرب و وصول موکب همایون اعلی استحضار کامل یافتند به شوق و شغف بی‌پایان در پذیره و استقبال در رکاب بوسی شاهنشاه خجسته خصال از یکدیگر سبقت گرفتند، و در منازل عرض راه به تدریج سعادت حضور یافتند و هر یک به قدر پایه و مایه مورد التفات و عنایات خسروانه شدند.

در بیست و دویم شهر ذیحجه الحرام که ساعت ورود اختیار ارباب تنجیم و اصحاب تقویم افتاده بود، عمارت هفت دست از نزول اعلی فروغ و بهای جدید حاصل کرد، و امرا و ارکان دولت هر یک در مقامی در خور اقامت گزیدند، شهر اصفهان که آن را «نیم جهان» خوانند بر لشکر پادشاه دشمن شکن تنگ آمد، کوه و در دشت از راکب و مرکب مملو گردید و میل در میل خیمه و خرگاه نور مهر و ماه را از عرصه خاک مانع و حایل شد. حکام اطراف با هدایای شایسته به حضور مبارک آمدند و به ناصیه عبودیت و شفاء خلوص خاک آستان اعلی را منقش و مجدر ساختند.

جناب سیادت مآب فخرالمجتهدین و زین‌المجتهدین حجة الاسلام علی الانام حاجی سید محمد باقر شفقتی رشتی زید فضلہ و جناب الحاج الفاضل حاجی محمد ابراهیم کلباسی و سایر عظامای علما و قضات و مشایخ به مجلس حضور پادشاه دانشمند ایزد شناس استسعاد یافتند، با هر یک تفقدی خاص رفت و صحبتی مخصوص افتاد که عموماً به حسن خلق و غور درک و علو همت و سمو مرتبت شاهنشاه اسلام پناه متفق‌الکلمه گشتند و به دعای دولت و ثنای حضرت رطب اللسان آمدند. و از جانب پادشاه عصر به هر یک از طلاب مدارس و سلاک خوانق ادرارات و انعامات مستمره تقسیم و تشخیص رفت.

و جناب فضایل مآب حاجی میرزا آقاسی ایروانی که فی الواقع از فضلالی عهد بود ابواب مراودت و موافقت با هر یک از فحول علما و رجال عرفا مفتوح کرد، و همگان را از صفای عقیدت سلطان عهد و منت میان آن دولت ابد مهد مشعوف و مشکور داشت.

هکذا جناب میرزا نصرالله اردبیلی صدرالممالک که صاحب فضل کافی و ذوق وافی و طبع صافی بود اصحاب فضل و ذوق را به مجلس اعلی و اعطای وظایف عظمی دلالت و وکالت همی کرد.

إبه حضور رسیدن سفرا

و در شهر محرم الحرام سفرای دول خارجه در رسیدند و جناب صارم افندی سفیر دولت سنیه عثمانی از جانب سلطان عبدالمجید خان بن سلطان محمود خان غازی با نامه مصادقت ختامه در رسید و سعادت حضور یافت و مورد تشریفات مقرر شد.

و حسین خان آجودان باشی که به سفارت دول خارجه مامور بود به اتفاق جناب کنت دوسرسی صاحب فرستاده خاص دولت قدیمه قویمه فرنس از شهر پاریس در اصفهان به زیارت لقای همایون پادشاه نیکو شمایل زیبا مخایل مستسعد گردید.

و دخامل صاحب سفیر دولت بهیه روسیه و آتانیاز محرم فرستاده خان

خیوه‌الله قلی خان خوارزمی و عبدالرزاق افندی فرستاده علیرضا پاشا حکمران دارالسلام بغداد به حضور شاهنشاه با عدل و داد آمدند. و هدیه خان خوارزم چهل (۴۰) راس اسب ترکمانی بود که هر یک را قوایم مهیب باد صرصر و هیاکل محل کوه قارن توانستی خواند، هر یک مطالب و مآرب خود را عرضه کردند و از جانب مرسل خویش اظهار موافقت و مواحدت به او رسانیدند.

[وقایع متنوعه دیگر]

چون به نهجی که اشارت رفت برخی از اجامره و اوباش در آن شهر پای از اندازه رعیتی برتر نهاده بودند و با ضعف و فقرا و عجزه و مساکین بی‌مروتی و بی‌اعتدالی گزیده، احياناً به قتل و غارت تنی چند ضعیف پرداخته. به ملاحظه شر جزئی از برای خیر عام به اخذ و قید و قتل و صید آنان اشارت رفت. مقرب حضرت خاقانی، نصرالله خان قاجاردولو کشیکچی باشی واقعی و خالوزاده حقیقی پادشاه با جماعتی از غلامان خاصه سلطانی در شهر شرط تفحص به جای آورده آن اشرار را از زوایای مفر و خفایای مهرب بیرون کشیده مقید و مغلول همی داشت. هفتاد (۷۰) تن که بی‌شایبه و شبهه موجب سیاست خاقانی و مورد مؤاخذت سلطانی گردیده بودند در معرض قهر دارای دهر درآمدند، و احدی از آن گروه ضلالت پژوه به نا واجب در پنجه شکنجه رنجه نیامد و برخی را از سپاهیان به طهران آوردند و جمعی را رها کردند.

علی‌الجمله چون انتظامی به کمال در امور فارس و عراق روی داد، ایالت اصفهان به معتمدالدوله منوچهرخان گرجی حکمران سابق کرمانشاهان که امیری کبیر بود مفوض افتاد، و لرستان و عربستان نیز بدان انضمام یافت. و به هر شهری حکام و فرمانفرائی متناسب تعیین رفت.

موکب ظفر کوکب قصد رجوع به دارالملک فرمود و از راه خوانسار و گلپایگان به حرکت در آمده نواب شاهزاده فرخ‌سیرمیرزا را از حکومت [۴۷] همدان معزول و همچنین نواب امیرزاده حمزه میرزا از ایالت قزوین معذور و نواب شاهزاده یحیی میرزا باز به گیلان مأمور شد. روز جمعه هفتم شهر رجب المرجب از سال یک هزار و

دویست و پنجاه و شش (۱۲۵۶ هـ / ۱۸۴۰ م) عرصه طهران از نزول اجلال شهریار زمان رشک گنبد سپهر و روضه جنان گشت.

ذکر صاحب اختیاری نصرت‌الله خان قاجار دولو در ملک فارس و رحلت او و تفویض آن ملک به نواب امیرزاده فرهاد میرزای نایب‌الایاله

اگر چه نواب امیرزاده معظم فریدون میرزا فرمانفرمای ملک فارس سلوکی که نه بر وفق طریقه ملوک باشد در مرز فارس مسلوک داشته بود، چنان افتاد که در میانه توپچیان سرکاری و مردم شهر منازعتی رفت و از طرفین به امداد ممد و معاون افزود، و از آن پس فتنه بالا گرفت، و اهالی شهر بالاتفاق به محاربه درآمدند، و به حکم نواب اشرف والا فرمانفرما توپ به شهر بستند و خانه‌ها خراب کردند، و از جانب شاهنشاه کامکار میرزا نبی خان مازندرانی الاصل قزوینی المولد امیر دیوان به اصلاح آن فساد رفت. و چون روی صلاح ندید و معروض داشت، حکم محکم به حکومت او و مراجعت نواب امیرزاده فرمانفرما صادر شد.

چون چندی از حکومت امیر دیوان در فارس درگذشت، دیگر باره هم به تحریک ارباب غرض، فارسیان از خدمتش در حضرت در ملک‌الملوک تشکی کردند. رفع این نکات و شکایت را پادشاه رعیت دوست او را به حضرت خواند. و چون نصرت‌الله خان بن امیر خان سردار قاجار کشیکچی باشی و خالوزاده پادشاه را در امور ریاست کمال کیاست و سیاست بود به صاحب اختیاری فارس اختیار فرمود. علی هذا خان معظم الیه به حکومت فارس مخصوص گشت، و از عراق مسافت فارس در نشست، سردارزاده میرزا محمدخان ولد امیرخان شهید برادر کهنتر نصرت‌الله خان قاجار به منصب کشیکچی باشی‌گری خاصه پادشاه جم‌جاه منصوب شد، و خان صاحب اختیار پس از ورود بدان ملک در کمال جلال متصدی امور حکمرانی گردید. در مدت چهار ماه ایام اقتدار ملکی چنان فسیح‌الارجا را چنان به واجبی منظم و مضبوط کرد که محسود امثال و مغبوط اقربان آمد، از سیاستش گرگان میش

شدند و بازان تیهو گردیدند. و در همه مُلک فارس رسم فساد معدوم شد و قانون صلاح شایع و موجود آمد، ولی زمانهٔ غدارش مجال نداده، در عین عنفوان شباب بساط نشاطش درنوردید، و آن پیکر با شکوه را به عروض مرض ذبول داد و رخنه در بنیان کوه البرز در افکند، و عالم باقی را بر جهان فانی اختیار کرد، و در این قضیه دیدهٔ سحاب گریستن گرفت و سینه برق آتش افروختن آموخت.

علی‌الجمله چون آن امیر با تمکین در گذشت و به پادشاه با تاج و نگین آنها کردند، سخت از کینه گردون بیندیشید و نیک از کیهان مردخوار به حیرت فرو شد، نواب امیرزاده ستوده اخلاق فرهاد میرزای نایب‌الایاله برادر خود را سزاوار و شایسته ایالت آن ولایت دید و بدان خدمت فرستاد. چون هر امیری را وزیری متناسب سزاست، جناب میرزا فضل‌الله بن حاج میرزا نصرالله علی‌آبادی که والد ماجدش در دولت خاقان صاحبقران مقام وزارت داشت و او خود نیز خواجه حلیم دین‌دار دولتخواه و خیراندیش آگاه بود، به وزارت فارس معین نمود، و در اواخر شهر شعبان‌المعظم امیرزاده نامور با محمدقلی خان قشقایی ایل‌بیگی که در طهران متوقف شده بود راه فارس برگرفت و در عید صیام بر مسند دارائی و حکمرانی قعود و قیام یافت و وزیر مذکور پس از صدور احکام و قرار معاملات دیوانی روانهٔ مقصد شد.

و در این ازمه خوانین الوار از طایفه ممسنی در شولستانات و کوهستانات فهلیان و سراب سیاه و قلعه سپید به طغیان و عصیان معتاد گشته بودند و جماعتی از اشرار الوار چنانکه رسم است ایشان را تابع و منقاد، از آن جمله خان‌علی خان نام از طایفه رستم و برادرش علی‌ویس خان اعمی قلعه طوس بن نوذر را محکمه ساخته به راه بددلی و خودرایی متمکن گشته بودند. امیرزادهٔ معظم‌الیه دفع فتنه آن گروه را اهم امورات انگاشته چهار هزار (۴۰۰۰) سواره و پیاده و چهار عراده توپ قلعه کوب برداشته به قلع و قمع آن طایفه رای کرد و روی بدان سوی آورد. چنان تاخت که اعمادی را مجال چاره نماند و خان‌علی خان با سواری دو، از حصار بیرون شد و من‌نجی براسه تقدیریح را نقد حال خود شمرد.

مهمتر برادرش علی‌ویس خان که در خیانت دولت دیده زیان کرده بود به دست افتاد، دل از جان نیز برداشت و جهان بگذاشت و قلاع ثلثه از بنیان ویران شده کناس

آهوان و کنام شیران آمد. اولاد و احفاد آن گروه شریب به کمند چاکران رکابی مقید و اسیر شدند و به رسم نوا و گروگان آن بینوایان را به شهر شیراز بردند، و امیرزاده منصور از آنجا رای قشلاقات فارس کرد با سپاهی کمارج من نار قصد خشت و کمارج نمود، در خشت از بناهای بد و زشت خشتی بر خشت نهشت و از آنجا به سوی قریه دالکی عزیمت کرده، به صحرای دشتستان در آمد و متمردان آن دشت را متابع و مطاوع ساخت. کار مُلک شبانکاره را که اهالیش فی المثل گله بی شبان بودند به یک باره منظم کرد و بندر ابوشهر را مضبوط نمود و در آن دریابگی و بندرداری گذاشت.

پس از دشتستان به ولایات دشتی درآمده به جانب بندرکنگان و عسلویه جنبش گزید و حکام و مشایخ اعراب را به مصلحت وقت مشمول لطف و مقت فرمود. مصطفی خان [۴۸] سرتیپ را در دشتی گذاشته، حسن خان گله داری و شیخ جباره خان کنکانی و شیخ خلفان خان عسلویه را مغلولاً به همراه آورده؛ و از جمله قلاعی که مکن حاسدان و موطن فاسدان بود، حصاری شهریاری نام از حصارهای قدیم اعجام که دو سه جانبش را رودی عظیم محیط گشته و قلعه آن بر قلّه کوه بلند واقع بود، در راه بدید.

و آن قلعه در بلوک موسوم به خنج بنیاد یافته بود و از فراز قلعه سنگ کوه را تراشیده، چاهی مستطیل تا به آب ساخته بودند که یکصد (۱۰۰) ذرع طناب تا به آب همی بردی. امیرزاده با حزم، وجود چنین حصنی را در تصرف رعایا مصلحت دولت ابد مدت ندیده، پس از محاصره و تسخیر، قلعه را از بنیاد منهدم کردند و چاه آب را به سنگ بینباشتند تا از آن اثری نماند و متمریدی در آن تمکن نتواند.

و در ربیع الاول سنه یکهزار و دویست و پنجاه و هفت (۱۲۵۷ هـ / مه ۱۸۴۱ م) امیرزاده آزاده را به شیراز ورود افتاده، پس از این سفر طاغیان را مناص و مفر نماند، و هر یک چون غول به معقلی و بیغوله ای متواری شدند.

و چون میرزا قوام الدین برادر میرزا منصورخان حاکم کوه کیلویه در خدمات دیوانی مسامحه می کرد و وجوه آن دیار به تحویلدار شیراز نمی رسید امیرزاده آزاده، منصورخان فراهانی سرتیپ دو فوج فراهان را مأمور به اخذ مالیات و نظم آن صفحات کرد. میرزا قوام متوحش شده فرار گزیده در اصفهان به معتمدالدوله

ملتجی شد، و منصورخان در امور کعب و فلاحیه و گوشمال شیخ سامرخان عرب حاکم آنجا تجلیدی تمام کرد، لهذا حکومت کوه‌کیلویه یافت، اما در رمضان سنه یکهزار و دویست و پنجاه و هفت (۱۲۵۷ هـ / اکتبر ۱۸۴۱ م) درگذشت و جناب حاجی شکرالله خان نوری امیر دیوان فارس که در شجاعت و جلادت و مناعت و نبالت معروف بود به حکمرانی آن صفحات رفت و انتظامی تمام در آن حدود داد. و چون بعضی از کارگزاران دربار شاهنشاهی طالب حکومت فارس بودند، در خدمت فضایل مآب حاجی میرزا آقاسی ایروانی در امر نواب امیرزاده اخلاقی روا می‌دانستند، جناب میرزا فضل‌الله نصیرالملک را برای تفریح محاسبات یک دو ساله فارس احضار به دارالخلافه کردند، و عالی جاه فرخ‌خان کاشانی پیشخدمت خاصه و مقرب سلطانی را به تحصیل داری یکصد هزار (۱۰۰۰۰۰) تومان تنخواه نقد روانه فارس نمودند، در مدتی قلیل این تنخواه کثیر را سرانجام و آماده ساخته به دارالملک باز آمد، افواج عراقی را از فارس به حضور اعلی خواندند، و سید حسن خان بن عبدالله فیروز کوهی مازندرانی را مأمور به خدمات آن ولایات نمودند، و خان علی خان ممسنی که سابقاً به فرار او اشارتی رفته پس از هشت ماه سرگردانی در لباس تبدیل به شیراز آمده پناه به توپخانه مبارکه سلطانی برد، و امیرزاده او را معفو ساخت، دیگر باره به حکومت ایلات خود رسیدند.

در این ایام علینقی خان برادر محمدتقی خان بختیاری از سطوت معتمدالدوله حاکم عراق متوحش شده به شیراز رفته و به نواب امیرزاده فرهاد میرزا توسل جسته ملتجی گردید، او را نیز حسب‌الاجازه پادشاه به دارالملک فرستاده.

وفات میرزا محمدتقی خان علی آبادی

و از واقعات این سال رحلت جناب میرزا محمدتقی خان بن میرزا زکی علی آبادی مازندرانی است که در خواتیم مجلد نهم مجملی از حالاتش ترقیم یافته. و کان ذلک فی یوم الجمعة سبعة عشر من شهر الربیع الثانی رحمة الله علیه.

اتولد عباس میرزا

هم در این سال شاهزاده عباس میرزا پس از فوت برادر اکبر خود در شب احویای رمضان متولد گردید. و سمی برادر رفته شد و حضرت شاهنشاهی بنده مؤلف را به ترتیب و خدمت او مأمور فرمود، و چندانکه از قبول این خدمت تن زدم فایدتی نداد و تن در دادم.

تتمیم ذکر حال آقا خان بن شاه خلیل الله الحسینی و فضلعلی خان بیگلربیگی کرمان و بعضی وقایع آن زمان

سابقاً رشحی از شرح کار کرمان و منازعات بیگلربیگی قراباغی و آقاخان اسمعیلی مرقوم افتاد، در ایام زمستان آقاخان در میناب و بیگلربیگی در کرمان همی بودند. چون زمان ایام بهار و استوای لیل و نهار در آمد، آقاخان تجشم ورزیده با تحشمی تمام قصد تسخیر کرمان کرده، چند عراده توپ به دست آورده و قورخانه زیاده از اندازه آماده کرده، از هر طایفه گروهی با خود رام ساخته و در راه هر یک از آن مرغان حریص دام انداخته با خاطری جمع و استعدادی سخت روی به کرمان نهاد.

فضلعلی خان بیگلربیگی که مردی آزموده و شجاع و از بدو عمر در آذربایجان به محاربه مجرب شده بود، از این اخبار دل بدنکرده همّت بر مدافعه و منازعه قوی کرد، نخست برادر خود اسفندیار خان را با جماعتی بمی و نرماشیری به استقبال او فرستاد، پس عبدالله خان قراگوزلوسرتیپ را با دو فوج قراگوزلو ملایری و توپسراکانی و سایر تهیه و تدارک لازمه بر دنبال او روان کرد، ولی محمد خان سرتیپ تفنگچیان کرمانی را از قفای عبدالله خان فرستاد تا همه بالاتفاق والاجتماع در دفع آقا خان کوشند، اگر ضرورت افتد خود از مرکز حکمرانی جنبش گزینند.

اسفندیار خان در منزل دشت آب با سپاه مخالف به هم باز خورد، چون بازگشت

و صبوری محال بود و حالت عنفوان شباب متقاضی تعجیل و شتاب، ناچار دست به محاربه و مضاربه برآورد، و از دو جانب نیران قتال و اقتتال اضطرام و اشتعال گرفت، گلوله‌های تفنگ قاصدان عرصه جنگ شدند، و سنانهای رماح بنیاد زبان‌آوری نهادند. همانا بمی و نرماشیری نیز در نهانی دل به آقاخان نهاده بودند و خاطر به استقرار او داده چه که در آن مکاوحه مسامحه روا داشتند.

مع‌القصه اسفندیار خان برادر بیگلربیگی اگر چه در آن ملحمه ثبات اسفندیاری ورزید و به ضرب تیر و تیغ دمار از اعدا برآوردند، نه آخر روئین تن بود جراحت بسیار دریافت و زخمهای پی‌درپی گرفت، مردی سودی نکرد و به ضرب و طعن تیغ و رمح اعدا [۴۹] از پا در آمد و سر بر خاک هلاک نهاد. بعد از قتل وی همراهانش هر یک به طرفی گریختند، و آقاخان مظفر و منصور شد و بر سر عبدالله خان سرتیپ ایلغار برده، بعد از مقابله و مقاتله او را نیز مغلوب ساخته و او به قلعه نرنجان تاخته تحصن اختیار کرد، و خان معظم‌الیه به وی نپرداخته به مضمون و کُلُّ الصَّيْدِ فِي جَوْفِ الْقَزَا به عزم قتل فضلعلی خان و فتح شهر کرمان استعجال گزید.

و هم در عرض راه به ولی محمدخان رسیده به حمله‌ای چند بنیاد ثبات او را از بیخ برکنند، جمعیت او را به تفرقه مبدل ساخت و او را در کمند قهر اسیر و دستگیر آورد و در کمال غلبه و جلال به بردسیر که دوازده (۱۲) فرسنگی کرمان است نزول اجلال گزید. و کار او قوت تمام یافت و صیت شجاعت و نصرت او در شهر و بلوکات منتشر شد، و قلعه مشیز را به تصرف گرفت و در آن به توقف بماند و فتحنامه به اطراف و اکناف روان کرد و به عظما و زعمای شهر درباب اخذ و قید بیگلربیگی نامه‌ها فرستاد.

خان قراباغی از وقوع این امور پریشان خاطر آمد و دانست که اگر در شهر توقف گزیند، روی خیر و فلاح و فوز و نجاح البته نبیند و عمأ قریب کلانتران شهر او را دست بسته به جهت خود اهل شهر به آقاخان خواهند سپرد، و جاویدان بد نام و تمام خواهد گردید، و امنای دولت او را به سخافت رأی و جبانیت طبع نسبت دهند. لاجرم با معدودی از منسوبان و خاصان خویش از شهر خروج کرد، و دست از جان شسته روی به سوی مشیز نهاد.

آقاخان از آن کرزه مار سرکوفته برادر کشته خشمگین که در فروسیت و دلیری

معروف بود و به شجاعت و سخت‌سری موصوف، براندیشید و پای ثبات او از پیش بدر رفت، و قبل از وصول و ورود جنود او از قلعه مشیز برآمده روی به گریز نهاده و راه بم و نرماشیر در گرفته، همی شد. توپ و تپیش از او فروماندند. و بیگلربیگی قراباغی دست از تعاقب باز نداشت، در قفای او همی راند و او را مجال درنگ در محال محال بود تا از بم درگذشت و راه بلوچستان سپردن گرفت، بدان قدر نیز معاف نشد، در منزل ریکان که آخر بلوک نرماشیر است و اول خاک بلوچستان شیرمرد قراباغی خود را بدو قریب ساخت.

و هم از گرد راه دست به شمشیر یازید و آهنگ نبرد بلند آوازه کرد، او نیز لختی توقف و مدافعت پیشه کرد، و از بیم عاقبت و خیم اندیشه، تاب مقاومت نیاورده دو ثلث از لشکریانش مقتول و ماسور آمدند، چون کار چنان سخت دید بنه و آغروق گذاشته از همراهان کناری گرفته فی امان من لباس الظلام وقتی که ظلمت غسق دمیده بود، راه بیابان سپرد، توپخانه و آروق و قورخانه و آغروق و مفرش و صندوق او بالتمام غنیمت سپاه منصور سلطان ایام شد، و او ناچار از راه لوط به قندهار رسید، در آنجا نیز درنگ نکرده به هندوستان رفت و محترماً در آن حدود است.

و خان قراباغی تفصیل حال مشارالیه را مشروحاً معروض داشته، مورد الطاف خاص و خلاع و نشان اخص گردید. و مدت این مصاف و خلاف همانا چهارده (۱۴) ماه تطویل یافت و از دور و نزدیک بر کار هر دو تحسین کردند، و جای آن بود. قبل از وصول خبر فرار آقاخان از کرمان به جانب بلوچستان و قندهار، حبیب‌الله خان امیر توپخانه به معاونت فضلعلی خان قراباغی بیگلربیگی کرمان مأمور شد، و چون بدان حدود رسید کار آقاخان گذشته بود و به خدمات دیگر مأمور شد. و چون دو حکمران در ملکی مثل دو شمشیر است در نیامی، لهذا حضرت شاهنشاه فلک‌جاه بیگلربیگی را به جهت دلجوئی و تفقد و ارتقای به مراقی عز و علا به حضور مبارک احضار فرمود، و بعد از التفات و مراجع بی‌غایات مقرر فرمود که به شرف حضور مبارک مشرف باشد، و امیر توپخانه حکمران کرمان باشد.

ذکر طغیان اهالی بمپور و افغانه و ماموریت حبیب الله خان امیر توپخانه به حکومت کرمان و قلع و قمع بلوچ و افغان و بعضی وقایع این سال

حبیب الله خان امیر توپخانه اعلیٰ فرزند علی قلی خان شاهیسون از امامجد امرای دربار شاهنشاهی بود، و چون سابقاً معروض افتاد که آقا خان اسمعیلی و محمد علی خان ناروئی حاکم بمپور و بلوچیه پای از گلیم خویش فرا پیش نهاده متصدی جسارات غریبه می گردیدند، در بلوکات قریبه کرمان دخل و تصرف می نمایند، پادشاه دانش شعار معدلت کردار دانست که طبقات صحرانشینان از قواعد عقل و ادب بی خبرند و از مراسم عدل و مروّت ابداً استحضاری ندارند تا صدمه تیغ تیز و هیبت جنود پرستیز محصول روزگار و مشهود ابصار ایشان نگردد، به مقام و محال خود قانع و شاکر نخواهند بود. لاجرم امیر توپخانه را فرمان داد که با عراده ای چند توپ تنین تن و چندی شیران مردافکن راه آن صوب در نوردد و متمرّدان افغان و بلوچ را که در تعداد بهایم و علو چند گوشمالی به سزا دهد. لاجرم خان والاشان با تجملی شایان و تهیه مناسب از شهر کرمان به بمپور روانه شد.

و در ضمن احکام خدیوانه اشارت رفت که مهر دل خان برادر کهن دل خان افغان که در آن حدود و سامان به اقطاع و سیورغال مخصوص بود به موافقت امیر توپخانه جنبشی کند، و از آثار عوالم قهر خسروانه استطلاعی نماید. او نیز با یکصد (۱۰۰) سوار از درکارزار با امیر توپخانه به حدود گرمسیرات کرمان و بمپور و بلوچستان ارتقال جست و به جهت مدد مخارج آن جنود مبلغی کلی مقرر شد، از جمله سی هزار (۳۰۰۰۰) تومان به فارس محول افتاد. نواب امیرزاده فرهاد میرزا حکمران پارس مبلغ مذکوره را نقد کرده به مصحوب سی (۳۰) سوار روانه کرمان کرد، و در موقی مناسب به جنود منصور موصول افتاد.

مع القصه حصار حصین [۵۰] بمپور را که معرب آن بنفهل است و متخلفان متصرف شده بودند، و آن قلعه به کمال متانت معروف است به محاصره احاطه کردند. مدتی از طرفین کار به کارزار گذشت و جماعتی در این میانه از شهرستان